

## قفقاز: توسعه نیافتگی و پیامدهای آن

دکتر سعید وثوقی \*

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۲۰

تاریخ تأیید نهایی: ۸۹/۳/۱۲

### چکیده

یکی از علل اصلی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، که تقریباً مورد اجماع صاحب نظران است، توسعه نیافتگی سیاسی بوده است، و تمامی جمهوری‌های مسلمان استقلال یافته هم در واقع میراث این وضع سیاسی محسوب می‌شوند. ساختار سیاسی در این کشورها عموماً تحت سلطه نخبگانی است که در دوران اتحاد شوروی فعال بودند، و قدرت سیاسی را با عناوین گوناگون در دست داشتند. با این حال، از لحاظ فرایند دولت‌سازی، تمامی این کشورها با وجود اقتدارگرایانه بودن قدرت، دولت‌های ضعیفی دارند. در جمهوری‌های قفقاز بنیادهای جامعه مدنی بسیار ضعیف است، و اصولاً شکل نگرفته است. به طور طبیعی مشارکت سیاسی در این کشورها بسیار کم است و هیچ حزب مخالفی امکان فعالیت ندارد. این کشورها هرگز از فرهنگ سیاسی دموکراتیک بهره‌مند نبوده‌اند و انتخابات به معنای واقعی آن — که نشان‌دهنده اعمال نظر ملت در قدرت سیاسی است — در این کشورها وجود نداشته است، و اقتدار شخصی و قبیله‌ای و سنتی، منشأ و منبع قدرت سیاسی در این کشورها به شمار می‌آید. بررسی وضع عمومی همه این کشورها حاکی از آن است که مجموعه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از لحاظ سیاسی بی‌ثبات است و سیاست در این کشورها عموماً

\* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (sabansco@yahoo.com).

بر اساس شخصیت‌ها، طایفه‌ها و قبایل معنا پیدا می‌کند. آزادی‌های سیاسی، فکری و اجتماعی در بیش‌تر این کشورها بسیار محدود است، و روند حاکم بر مملکت‌داری اقتدارگرایانه است؛ از این‌رو، مردم‌سالاری به‌منزله‌الگوی مطلوب حکومت و شاخص مؤثر در توسعه سیاسی در این کشورها وجود ندارد. این موارد حاکی از نبود انسجام درونی در این کشورها است (فرضیه اصلی این مقاله)؛ و چارچوب نظری مقاله نیز نظریه انسجام درونی محمود سریع‌القلم است.

**کلیدواژگان:** منطقه قفقاز، مناسبات امنیت، توسعه‌نیافتگی، نظریه انسجام درونی.

### مقدمه

توسعه فرایندی تدریجی، دائمی، درازمدت و بدون توقف، مستمر و قطع‌نشدنی است، و دارای یک سازوکار ایجاد یا کشف، افزایش مستمر و پیوسته، تحول و پویایی و نوآوری، ارتقای کمی و کیفی، کارکرد بهتر و بهینه‌سازی است که از یک طرف، در استفاده از کلیه ظرفیت‌ها و توانایی‌ها و امکانات بالقوه و بالفعل مادی و معنوی و انسانی فرد و جامعه به کار رفته، و از طرف دیگر در تبدیل منابع و نیروهای بالقوه این فرایند در به قطعیت رساندن کلیه توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها و امکانات برای رسیدن به پیشرفت و تجدد و رشد همه‌جانبه‌ای که در تمام محورهای وجودی آن اجتماع به کار می‌رود معنا می‌یابد. این محورهای وجودی شامل تمام شؤونات و مزایا در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه است. در تعریفی دیگر، به شکل متراکم و تکنیک‌گرایانه، توسعه عبارت است از ساخت و سپس حاصل جمع ارتباطات، اطلاعات، دانایی (تولید فکر) و تکنولوژی در همه عرصه‌های زندگی انسانی (حاجی‌هاشمی، ۱۳۸۶). گی‌روشه توسعه را شامل کلیه کنش‌هایی می‌داند که به منظور سوق دادن جامعه به سوی تحقق مجموعه‌ای منظم از شرایط زندگی فردی و جمعی صورت گرفته، و آن را در مورد بعضی ارزش‌ها «مطلوب» تشخیص داده است (ساعی، ۱۳۸۰، ۲۰). توسعه سیاسی نیز که از سوی جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان غربی به‌منزله راه‌کاری برای کشورهای توسعه‌نیافته و جهان سومی ارائه شده است (قوام، ۱۳۷۴، ۲۲)، یکی از شاخه‌های توسعه است با هدف رسیدن به پیشرفت، صنعتی شدن، رفع فقر، رفع وابستگی، ایجاد تحولات ساختاری و اصلاحات در تمام بخش‌های جامعه و گذار از حالت نامطلوب زندگی به شرایط بهتر. توسعه سیاسی با برخی مفاهیم دیگر در

ارتباط است؛ از جمله مشارکت سیاسی، فرهنگ سیاسی، تبلیغات سیاسی، ارتباطات سیاسی و از همه مهم‌تر نوسازی (مهدیخانی، ۱۳۸۰، ۱۸۸-۱۸۳).

### شرح و بیان مسأله پژوهش

قفقاز به علت موقعیت و ویژگی‌های خاص خود، همواره منطقه‌ای مهم و استراتژیک تلقی شده است، و پس از فروپاشی شوروی سابق و ظهور سه کشور مستقل در قفقاز، بر اهمیت این منطقه افزوده شده است (نصیری مشکینی، ۱۳۷۹، ۹۰). منطقه قفقاز به دلیل شرایط خاص ژئوپلیتیکی، سیاسی، تاریخی و نظامی از نقاط بحران‌خیز، و در عین حال با اهمیت جهان محسوب می‌شود، و موضوع امنیت در آن برای کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. در واقع، با توجه به این ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و استراتژیکی و همچنین به علت اختلافات قومی، اختلافات مرزی، ناکارآمدی اقتصادی و شکاف‌های اجتماعی، توسعه سیاسی می‌تواند بستری مناسب برای توسعه اقتصادی، و ایجاد امنیت در این منطقه باشد. پژوهش حاضر در راستای شناساندن عوامل و زمینه‌های داخلی و خارجی توسعه‌نیافتگی سیاسی در منطقه قفقاز صورت گرفته است. تقویت جامعه مدنی می‌تواند راه‌کاری برای خروج از بن‌بست‌های موجود باشد. هدف‌هایی که این مقاله دنبال می‌کند عبارتند از: شناخت عوامل توسعه‌نیافتگی سیاسی با توجه به پتانسیل‌ها و موقعیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی قفقاز، بررسی اهداف و پیامدهای ناشی از حضور هر یک از بازی‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قفقاز و تاثیر آن بر توسعه‌نیافتگی سیاسی.

سوالات این تحقیق عبارتند از: با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی قفقاز عوامل توسعه‌نیافتگی سیاسی قفقاز چه خواهد بود؟ حضور هر یک از بازی‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قفقاز چه تهدیداتی را متوجه امنیت قفقاز و در نهایت توسعه‌نیافتگی آن خواهد کرد.

### فرضیه اصلی تحقیق

فرضیه اصلی تحقیق این است که «نبود انسجام درونی در کشورهای قفقاز جنوبی عامل اصلی توسعه‌نیافتگی است.»

اختلافات قومی، مذهبی، نابرابری و شکاف اجتماعی و عدم وجود نهادهای مدنی کارا می‌تواند به‌منزله موانع انسجام درونی در ابعای مختلف توسعه در قفقاز قلم‌داد شود.

از آن‌جا که انسجام درونی باید در ارتباط با محیط بیرونی سنجیده شود، عوامل و موانع خارجی نیز در عدم توسعه منطقه قفقاز جنوبی نقش دارد. این مورد تحت تاثیر فروپاشی نظام دوقطبی و فروپاشی شوروی و خلاء قدرت ناشی از آن در منطقه است که فضای مناسبی را برای نفوذ و حضور هر یک از بازی‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی منطقه ایجاد کرده است. مهم‌ترین این بازی‌گران روسیه، ترکیه، امریکا و اتحادیه اروپا است.

### چارچوب تئوریک

در کشورهای جهان سوم که هویت ملی، فرهنگ عمومی و ناسیونالیسم منسجم‌تر، جدیدتر و قاعده‌مندتر است، شرایط برای توسعه از وضوح و شفافیت بیشتری برخوردار است. ندانستن این‌که چه باید کرد، به لحاظ فرهنگی بلا تکلیف بودن، و نبود اتفاق و اجماع در بین نخبگان و ساختار سیاسی حاکم، باعث می‌شود که توسعه حرکت یک نواخت و روشنی نداشته باشد، و در نتیجه به تاخیر بیفتد. انسجام درونی و قاعده‌مندی گروه‌های سیاسی و نخبگان ابزاری باعث وجود اجماعی در تدوین استراتژی‌های توسعه و مشخص‌تر شدن نوع توسعه و فرایند توسعه خواهد شد. در غیر این صورت، توسعه مقوله‌ای می‌شود که هر گروه سیاسی که به قدرت می‌رسد، فرایند خاصی را برای آن تعریف خواهد کرد. در این صورت، توسعه بیش‌تر از آن‌که بر منافع ملی استوار باشد، بر اساس منافع گروهی جناحی و افکار سیاسی حاکم طراحی خواهد شد. اگر چه تصمیم‌سازی و مدیریت یک کشور جهان سوم امری داخلی است، اما راه حل‌ها و جواب‌ها به موارد مالی، صنعتی، مدیریتی، فنی، علمی، روشی و فکری، الزاماً محلی نبوده و تحت تاثیر نوآوری‌های روندهای جهانی است. به‌طور مختصر، باید گفت عواملی که توسعه‌یافتگی را باعث می‌شود، علاوه بر عناصر داخلی به عناصر خارجی نیز بستگی دارد. اما نکته قابل تامل این است که بدون رسیدن به انسجام داخلی، استفاده از عوامل خارجی که به روند توسعه شتاب و اثر بخشی می‌دهند، بی نتیجه خواهد بود. اولویت عوامل داخلی به لحاظ محیطی است، و انسجام باید در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایجاد شود. فرض این است که توسعه‌یافتگی در یک واحد سیاسی زمانی به وجود می‌آید که میزان قابل توجهی از امکانات مادی و انسانی را به‌طور بالقوه در خود داشته باشد، و از یک انسجام درونی نیز برخوردار باشد. بنابر این، نقطه آغاز حرکت در

مشروعیت نظام سیاسی است که رشد کمی و کیفی را می‌تواند ایجاد کند. این نکته تابع ارتباطات وسیع، شهرنشینی، ارتقای سطح آگاهی‌های عمومی و تشکل اجتماعی است. این آگاهی در گرو داشتن یک سیستم تعلیم و تربیت است؛ مقوله‌ای که در غرب به آن توجه شده اما در کشورهای جهان سوم مردم به حال خود رها شده و حکومت‌ها راه مسقلی را انتخاب کرده‌اند. توسعه نیاز به این دارد که حاکمان سیاسی به‌منزله مجریان امر توسعه به شناخت قابل قبولی از جامعه رسیده باشند. دلیل نیاز به مجری آن است که توسعه امری تصادفی نیست، بلکه تابع اقدامات متواتر و تسلسلی است. این‌که در میان قشرهای موثر یک جامعه کدام قشر یا کدام ترکیب مناسب‌تر است از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. اما هم‌سویی بین نخبگان و اجماع بین نخبگان فکری و ابزاری، امری اجتناب‌ناپذیر است. تا زمانی که ائتلاف و تفاهم جدی بین مجریان توسعه‌یافتگی جامعه به وجود نیاید، به‌طور عقلی و منطقی نمی‌توان در هیچ زمینه‌ای توقع توسعه‌یافتگی داشت. در کشورهای قفقاز جنوبی به دلیل فروپاشی نظام متمرکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، حرکت به سوی توسعه دستخوش ناهماهنگی‌های زیادی بوده است. زیرا این جوامع در معرض دو گذار از سوسالیسم به سرمایه‌داری و هم‌چنین گرایش به جهانی‌شدن قرار گرفتند. این جوامع به علت عدم انسجام درونی در بین نخبگان و توده که ناشی از دوران گذار است، نتوانسته‌اند الگوی واحدی را برای توسعه انتخاب کنند. این جوامع به علت سردرگمی برای انتخاب الگوی توسعه سرمایه‌داری یا توسعه ملی که مستلزم وجود رژیم‌های ملی و سهم شدن توده مردم در ساختار عادلانه قدرت است، و نیز به علت فقدان زیرساخت‌های لازم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به اقتدارگرایی تمایل پیدا کرده‌اند. بنابر این، حرکت به سوی توسعه پایدار در این منطقه با دشواری روبه‌رو می‌شود. علاوه بر این، شرایط ژئوپولیتیکی کشورهای منطقه قفقاز جنوبی باعث شده است که این کشورها به شدت مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گیرند. بر همین اساس، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای در مدار قرار دادن این کشورها بر اساس منافع خود، مدل‌های متفاوتی از توسعه را برای آن‌ها تجویز کرده‌اند، که به علت مانع عمده‌ای چون نبود انسجام در ساختار ملی تا کنون هیچ کدام نتوانسته است مطلوب باشد. قصد این پژوهش آن است تا روند توسعه را در این کشورها بر اساس نظریه انسجام درونی که از سوی محمود سریع القلم طرح شده، واکاوی نماید.

### اهمیت ژئواستراتژیک قفقاز به‌منزله عامل زمینه‌ساز توسعه

الف) حلقه وصل میان قاره‌های اروپا و آسیا: این منطقه از سمت شرق به دریای خزر، از سمت غرب به دریای سیاه، از سمت شمال به دشت‌های جنوب روسیه و از سمت جنوب به دو کشور ایران و ترکیه متصل می‌شود. (امیر احمدیان، ۱۳۷۶، ۲۲-۲۸). بدین ترتیب، این منطقه هم از جهت شمالی - جنوبی و هم از جهت شرقی - غربی، دو قاره اروپا و آسیا را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد. این موقعیت جغرافیایی سبب شده است که منطقه قفقاز همواره در طول تاریخ برای قدرت‌های بزرگ بسیار با اهمیت تلقی گردد. پس از فروپاشی شوروی نیز بر اهمیت ژئوپولیتیک آن افزوده شده است (عسگری، ۱۳۷۸، ۶).

ب) پل ارتباطی میان شمال، جنوب، شرق و غرب: قفقاز از زمان‌های قدیم همواره یکی از مسیرهای پیوند شرق و غرب بوده، و نقش محوری در تکمیل راه ابریشم داشته است (قفقاز بستر مناقشه، ۱۳۷۹، ۲۴). پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و تغییر شرایط اقتصادی، قفقاز همواره یکی از مهم‌ترین مسیرهای ترانزیت شرق و غرب بوده است. پس از مطرح شدن کریدور شمال و جنوب نیز بر اهمیت آن افزوده شده و یکی از مسیرهای ترانزیت شمال - جنوب نیز محسوب می‌شود (عزتی، ۱۳۷۲، ۱۱-۱۲).

ج) محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و کهن: منطقه قفقاز به لحاظ موقعیت‌های پیش‌گفته، از دیرباز تاکنون محل تلاقی تمدن‌های مختلف بوده است (زرگر، ۱۳۸۷). تمدن‌های بزرگ و کهن همانند ایران، یونان، چین، عثمانی، روس و اروپا، در اطراف این منطقه حضور داشته‌اند. این عامل موجب شده است که این منطقه همواره محل رقابت و تعارض قدرت‌های وقت گردد (هاشمی، ۱۳۸۴).

د) همسایگی جهان اسلام و جهان مسیحیت: قفقاز از سمت شرق (آن سوی دریای خزر)، جنوب و جنوب غربی به سرزمین‌های اسلامی، و از سمت غرب و شمال به سرزمین‌های مسیحی متصل است. (برجیان، ۱۳۷۷، ۲۳۱). علاوه بر آن، در داخل قفقاز جنوبی کشورهای ارمنستان و گرجستان دارای مذهب مسیحی و آذربایجان دارای دین اسلام است، و در قفقاز شمالی، اکثر جمهوری‌های خودمختار روسیه نظیر چچن، اینگوش، داغستان و غیره مسلمان‌نشین هستند. هم‌زیستی این دو دین الهی در این منطقه در ایجاد پیوند بیش‌تر میان ملت‌ها بسیار حائز اهمیت است (میرحیدر، ۱۳۷۴، ۹).

ه) یکی از مسیرهای ترانزیت نفت و گاز به اروپا: خط لوله انتقال نفت باکو - باتومی به طول ۸۶۷ کیلومتر در سال ۱۸۹۶ احداث و در سال ۱۹۰۷ مورد بهره‌برداری

قرار گرفت. این خط، اولین لوله انتقال نفت در روسیه است که نفت دریای خزر را به ساحل دریای سیاه منتقل می‌کند (میرحیدر، ۱۳۷۸، ۳۳-۳۶). برای انتقال منابع انرژی صادراتی (نفت و گاز) از منطقه آسیای میانه و دریای خزر به اروپا، مسیرهای ترانزیتی متفاوتی نظیر ایران، روسیه و قفقاز وجود دارد که به دلیل تلاش آمریکا برای جلوگیری از عبور خطوط لوله از مسیر ایران و دور بودن مسیر روسیه، منطقه قفقاز به یک مسیر مطرح برای این خطوط تبدیل شده است. در این راستا خط لوله جدید الاحداث باکو-جیحان برای انتقال منابع جدید استخراج شده دریای خزر به ویژه آذربایجان از مسیر قفقاز در حال فعالیت است. لذا عبور نفت و گاز بر اهمیت قفقاز افزوده است (امیر احمدی، ۱۳۷۳، ۲۷۵-۲۷۷).

## عوامل و زمینه‌های توسعه نیافتگی قفقاز

### الف) تنوع فرهنگی و مذهبی

قفقاز دارای اقلیم‌ها و چشم‌اندازهای جغرافیایی گوناگون است، و حدود پنجاه گروه قومی از سه خانواده عمده زبانی در این منطقه اسکان دارند. چشم‌اندازهای فرهنگی قفقاز، متنوع‌تر از چشم‌اندازهای جغرافیایی آن است. قفقاز محل تلاقی جهان اسلام و مسیحیت است (آفاناسیان، ۱۳۷۰، ۵). این وضعیت در برخی از موارد به بروز درگیری‌های عمده منجر شده است. هر چند سه کشور واقع در منطقه قفقاز دارای جمعیت‌های بومی و زبانی منحصر به خود هستند، اما هر کدام از این کشورها اقلیت‌های مختلفی نیز دارند. در مقایسه با منطقه آسیای مرکزی که اکثریت مردمان آن را اهل سنت تشکیل می‌دهند، تعدد مذاهب در قفقاز که هر کدام به اقلیت‌های قومی و ملی جداگانه‌ای مربوط می‌شود، اوضاع را پیچیده‌تر کرده است. سه گروه قومی اصلی منطقه که در واقع تشکیل‌دهنده سه کشور منطقه هستند، ارمنی‌ها، آذری‌ها و گرجی‌ها هستند. ارمنه به زبان هند و اروپایی تکلم می‌کنند و پیرو آیین مسیحیت اند (امیراحمدیان، ۱۳۷۳، ۲۷۸). آذری‌ها به زبان ترکی صحبت می‌کنند و ۷۵ درصد آن‌ها مسلمان شیعه هستند. گرجی‌ها به زبانی نادر از زبان‌های قفقازی صحبت می‌کنند و بیش از ۹۵ درصد آن‌ها مسیحی ارتدوکس هستند (داویتا شویلی، ۱۳۷۸، ۸۸). در میان سه جمهوری مذکور تنها ارمنستان دارای وحدت قومی است و به ویژه پس از خروج

آذری‌های مقیم این کشور، در حال حاضر تنها گروه کوچکی از کردهای یزیدی در این کشور باقی مانده‌اند. البته اقلیت‌های روس در هر سه کشور زندگی می‌کنند که تعداد آن‌ها بتدریج روبه کاهش است. از لحاظ سیاسی، طی دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، بیش از سی ناحیه خودمختار در اتحاد شوروی تشکیل شد. ساختار دولتی اتحاد شوروی بر اساس فدرالیسم قومی شکل گرفت و اقلیت‌های قومی بر اساس توان خود و بعضاً بر اساس خواست رهبران این کشور به ویژه استالین تقسیم‌بندی شده بودند. نقشه جغرافیایی اتحاد شوروی نیز بر همین اساس ترسیم شده بود. در پایان حیات اتحاد شوروی، در سه کشور قفقاز جنوبی، تعداد نه اقلیت باقی بود که از آن میان، چهار اقلیت قومی ارامنه ناگورنو- قره‌باغ در آذربایجان، اوستیای جنوبی در گرجستان با عنوان منطقه خودمختار و آبخازیا و آجاریا در گرجستان با عنوان جمهوری خودمختار شناخته شدند (سلسبیلی، ۱۳۸۲، ۳۰۹). اقلیت‌هایی نظیر آذری‌های ارمنستان و آذری‌ها و ارامنه گرجستان، و لزگی‌ها و تالشی‌های آذربایجان از خودمختاری برخوردار نشدند. بدین ترتیب، سیاست اقوام در زمان شوروی، شرایط لازم را برای تبدیل قفقاز به یک منطقه مناقشه‌خیز فراهم نمود. مناقشات قومی در منطقه که در اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و در اوایل دهه ۱۹۹۰ اوج گرفت، به مرگ بیش از ۵۰۰۰۰ نفر، تخریب بسیاری از ساختارهای اقتصادی و صنعتی، سختی معیشت، شیوع جرایم سازمان‌یافته و مهم‌تر از همه بی‌ثباتی سیاسی در منطقه منجر شد. علی‌رغم گذشت شانزده سال از فروپاشی اتحاد شوروی، سه مناقشه اصلی در منطقه قفقاز جنوبی هم‌چنان لاینحل مانده است. این سه مناقشه عبارتند از: تقابل بین آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقه ناگورنو- قره‌باغ، نزاع بین دولت مرکزی گرجستان و مناطق جدایی‌طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی. مناقشه بر سر منطقه ناگورنو- قره‌باغ به سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ و سال‌های پس از آن برمی‌گردد (واعظی، ۱۳۸۲، ۳۰-۳۱). لکن اوج مناقشه به سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد که ارامنه با استفاده از ضعف دولت مرکزی در مسکو، خواستار الحاق منطقه به ارمنستان شدند. در سال ۱۹۸۷ اخراج دسته‌جمعی آذری‌ها از ارمنستان آغاز شد، و در ارمنستان و ناگورنو- قره‌باغ تظاهراتی برگزار شد که در آن ارامنه خواستار الحاق منطقه به ارمنستان شدند. مناقشه با آشوب‌های ضدارمنی در شهرهای باکو، گنجه و مگائیت در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ ادامه یافت، و به اخراج بیش از ۳۰۰۰۰۰ ارمنی و ۲۰۰۰۰۰ آذری از هر دو جمهوری انجامید (هرسنی، ۱۳۸۶).



استقلال آذربایجان و ارمنستان در سال ۱۹۹۱، مناقشه قره‌باغ را به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل کرد. در بهار ۱۹۹۴ ارمنستان و نیروهای قره‌باغ توانستند کنترل کامل منطقه و دالان لاپین را به دست گیرند، و قره‌باغ مستقیماً به خاک ارمنستان ملحق شد (کرمی، ۱۳۷۴، ۲۴۸). در سال ۱۹۹۳ علی رغم تلاش‌های میانجی‌گرایانه جمهوری اسلامی ایران، آتش جنگ بین طرفین شعله‌ور شد، و در نتیجه نیروهای ارمنی شش منطقه دیگر آذربایجان را به اشغال در آوردند. گرچه در ماه می ۱۹۹۴ با تلاش «گروه مینسک» وابسته به سازمان امنیت و هم‌کاری اروپا، بین طرف‌های درگیر آتش‌بس برقرار شد که تاکنون پابرجا مانده، لکن تمام تلاش‌های صورت گرفته در جهت حل و فصل نهایی مناقشه، با شکست مواجه شده است (جبارلی، ۱۳۸۶). مناقشه آبخازیا طی سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ با درخواست ساکنان آن مبنی بر خروج از حاکمیت گرجستان ظهور کرد. در تابستان ۱۹۹۳ آبخازیا اعلام استقلال نمود، و بلافاصله دولت مرکزی با تهاجم به آبخازیا به آن پاسخ داد. طی پانزده سال اخیر، علی رغم تلاش میانجی‌گران منطقه‌ای و بین‌المللی، پیشرفت محسوسی در حل و فصل این بحران حاصل نشده، و مناقشه آبخازیا به مهم‌ترین بحران داخلی گرجستان و عامل اساسی در اختلافات سیاسی بین گرجستان و روسیه تبدیل شده است. نزاع مسلحانه بین دولت مرکزی گرجستان، جدایی‌طلبان اوستیایی طی سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳، منجر به کشته و زخمی شدن صدها نفر و آوارگی بخش قابل توجهی از ساکنان منطقه شده است. منطقه اوستیای جنوبی یکی از اصلی‌ترین مناطق قفقاز است که به شدت مسلح است. علاوه بر سه مناقشه فوق‌الذکر، در چند منطقه اقلیت‌نشین در قفقاز جنوبی نیز زمینه‌های ناآرامی و درگیری‌های مسلحانه کاملاً دیده می‌شود. وضعیت در مناطق ارمنی‌نشین «جاواختی»، منطقه آذری‌نشین «کوموکارتلی» و منطقه مسلمان‌نشین «آجاریا» در جنوب گرجستان و اقلیت‌های «لزگی» و «تالشی» در آذربایجان حادث‌تر از بقیه است (Cronell, 2002, 51-53). هم‌چنین، مناطقی در شمال غرب آذربایجان طی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ صحنه آشوب و ناآرامی بود، و بنا بر تحلیل برخی صاحب‌نظران، هدف عمده این ناآرامی‌ها، تاسیس جمهوری جدایی‌طلب «جار - بالاکان» در آذربایجان بود (Ismailova, 1799).

گرچه ضعف دولت مرکزی در مسکو در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ را عامل اصلی اوج‌گیری سه مناقشه مذکور می‌دانند، لکن عوامل دیگری نظیر فقدان آگاهی‌های مدنی، رشد احساسات قومی در اقلیت‌ها و تلاش برای حفظ سلطه توسط اکثریت، بازخوانی

مجدد تاریخ به‌منظور کشف افتخارات قومی، و افراط‌گرایی سیاسی، مانع از آن شدند تا راهی برای حل و فصل این مناقشات پیدا شود. به‌علاوه، در قفقاز عوامل دیگری نیز به تشدید تنش‌های قومی کمک کرده است؛ از جمله می‌توان به سابقه تاریخی، بحران هویت، وجود اقوام گوناگون و اقلیت قومی در واحدهای هم‌جوار و خیزش ناسیونالیسم افراطی، قرار داشتن منطقه در محل برخوردهای متفاوت، فقدان ثبات سیاسی و ضعف دولت‌های منطقه، و حضور و تاثیر بازی‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بحران‌های قومی اشاره کرد. با گذشت زمان، اختلافات قومی همان‌گونه که دلیل جدایی اقوام از هم بود، سبب گسستگی در مرزهای اراضی آنان نیز شده است. بنابر این، در صورتی که اختلافات مهار و کنترل نگردند، احتمال تغییرات مجدد در مرزهای کنونی وجود دارد. این تغییرات می‌تواند پیامدهای منفی جدی برای ثبات منطقه داشته باشد. این امر به علت وجود تعدادی از نواحی «خودمختار»، قفقاز را بیش‌تر تهدید می‌کند (Cornell, 2002, 245-276).

#### ب) ساختارهای دولتی ناکارآمد و خشونت‌های سیاسی و اجتماعی

دولت‌های قفقاز جنوبی به علت فقدان تجربه و میراث به‌جای مانده از اتحاد شوروی، هم‌چنان نسبت به ایجاد موسسات و نهادهای اجتماعی موثر ناتوان مانده‌اند. سازمان‌های دولتی کماکان توسط بوروکراسی وسیع اداره می‌شوند و مدیران غالباً دارای افکار سنتی بوده و فاقد آموزش‌های نوین مدیریتی هستند (کولایی، ۱۳۷۶، ۸۴). در سطح سیاسی، قدرت نه در نهادهای اجتماعی، بلکه در شخصیت‌های سیاسی منحصراً شده است. روند نهادینه‌سازی در هر سه کشور قفقاز جنوبی در مراحل ابتدایی قرار دارد، و تا این روند به نتایج مطلوب نرسد، منطقه قفقاز جنوبی هم‌چنان شاهد فساد و سوءمدیریت خواهد بود. ناآرامی سیاسی، استفاده از ابزار خشونت‌آمیز در مقابله با رهبری و حکومت‌ها در سه کشور قفقاز، از دیگر مسایل و معضلات امنیتی است. هر سه کشور قفقاز جنوبی طی شانزده سال اخیر شاهد موجی از خشونت‌های سیاسی بوده‌اند. این امر ضمن آن‌که بی‌ثباتی سیاسی و گسترش آشوب‌های اجتماعی را به همراه داشته، موجب وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی، و به ویژه عمیق‌تر شدن شکاف بین طبقات جامعه و افت شاخص‌های رفاه اجتماعی شده است. نخستین علایم ناآرامی‌های سیاسی در قفقاز جنوبی به سال‌های پایانی حیات اتحاد شوروی برمی‌گردد که به دخالت ارتش شوروی

در تفلیس (آوریل ۱۹۸۹) و باکو (ژانویه ۱۹۹۰) و کشته‌شدن چند صد نفر در هر دو جمهوری انجامید (افشردی، ۱۳۸۱).

کودتا به عنوان مصداق دیگری از خشونت سیاسی در اشکال مختلف در هر سه جمهوری تجربه شده است. در اواخر سال ۱۹۹۱، زویاد گامساخوردیا رئیس جمهور منتخب گرجستان توسط یک واحد نظامی سرنگون شد. این اقدام به دعوت از ادوارد شواردنادزه وزیر خارجه اتحاد شوروی برای به دست گرفتن حکومت در گرجستان منجر شد. در آذربایجان، در آوریل ۱۹۹۳ تظاهرات مردمی که توسط جبهه خلق سازماندهی شده بود، به سرنگونی رئیس جمهور ایاز مطلب اف منجر گردید و پس از انتخابات ژوئن همان سال، ابوالفضل ایلچی بی به عنوان رئیس جمهور آذربایجان معرفی گردید. در فاصله‌ای کم‌تر از یک سال، در ژوئن ۱۹۹۳ و متعاقب شورش نظامی سرهنگ صورت حسین اف در شهر گنجه و حرکت وی به سمت باکو، دولت ایلچی بی ناچار به کناره‌گیری و ترک باکو شد، و حیدر علی اف رهبر سابق حزب کمونیست آذربایجان به ریاست جمهوری رسید. طی سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ نیز دو کودتای نظامی علیه علی اف کشف و خنثی شد (سیف زاده، ۱۳۷۸، ۸۳).

در ارمنستان، در سال ۱۹۹۷، پس از آن‌که رئیس جمهور لئون تر-پتروسیان طرح پیشنهادی سازمان امنیت و همکاری اروپا را پذیرفت که طی آن ناگورنو-قره‌باغ تحت حاکمیت آذربایجان باقی می‌ماند، طی کودتایی به رهبری روبرت کوچاریان نخست‌وزیر، وازگن سرکیسیان وزیر دفاع و سرژ سرکیسیان وزیر امنیت ارمنستان از کار برکنار گردید. سوء قصد به رهبران سه کشور قفقاز نیز از دیگر نشانه‌های ناآرامی سیاسی در منطقه است. دو فقره سوء قصد علیه حیدر علی اف رئیس جمهوری آذربایجان در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵، دو فقره سوء قصد علیه ادوارد شواردنادزه رئیس جمهور گرجستان طی سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۸، و سرانجام تهاجم به پارلمان ارمنستان در اکتبر ۱۹۹۹ و کشته شدن نخست‌وزیر، رئیس پارلمان و چند وزیر کابینه ارمنستان، از جمله موارد سوء قصد علیه رهبران سیاسی منطقه است (مرادی، ۱۳۸۶).

### ج) توسعه‌نیافتگی اجتماعی و اقتصادی

سه کشور قفقاز جنوبی را نه می‌توان دموکراسی قلم داد کرد و نه دولت‌های کاملاً اقتدارگرا. هر سه کشور تلاش‌هایی را به منظور استقرار دموکراسی به عمل آورده، و طی

سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ انتخابات نسبتاً آزادی برگزار کرده‌اند. تحت فشار جنگ و نابسامانی اقتصادی، این کشورها از نیمه دوم دهه ۹۰ تمایلی مجدد به سمت اقتدارگرایی از خود نشان دادند. این امر از سوی جوامع هر سه کشور که دموکراسی را مساوی هرج و مرج، سقوط اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی می‌دانستند، و بیش از هر چیز خواستار ثبات و نظم بودند، مورد استقبال قرار گرفت. این در حالی بود که رهبران اقتدارگرایی قفقاز جنوبی در مقایسه با رهبران آسیای مرکزی، از تسلط کامل بر صحنه سیاسی منطقه ناتوان‌تر نشان داده‌اند. از آن گذشته، منطقه به علت حاکمیت ساختارهای دموکراتیک، همان گونه که کاروترز می‌گوید وارد «حوزه سیاسی خاکستری» شده است. به اعتقاد وی، کشورهای منطقه واجد برخی مولفه‌های زندگی دموکراتیک هستند لکن هنوز دچار رکود دموکراتیک‌اند؛ و این رکورد شامل چنین مواردی است: نقش ضعیف شهروندان، سطوح پایین مشارکت سیاسی، سوءاستفاده مکرر از قدرت توسط مقامات دولتی، انتخابات با مشروعیت مبهم، سطوح بسیار پایین اعتماد عمومی به موسسات دولتی، و ضعف نهاد دولت. بدین ترتیب، نقصان دموکراسی، فساد اقتصادی، فقر عمومی، سطوح پایین تعامل اقتصادی با بازارهای جهانی و نهایتاً عمیق‌تر شدن شکاف میان حاکمان و عموم مردم، وضعیت را در قفقاز جنوبی بیش از پیش نگران‌کننده کرده است (Carothers, 2002, 243-276).

کارشناس سیاسی ایران در باکو (۱۳۷۹) در مورد نظام سیاسی آذربایجان چنین معتقد است: در آذربایجان اگر چه ظاهراً حکومت جمهوری دموکراتیک است، ولی عملاً حکومت مطلقه وجود دارد، زیرا اکثر امکانات و قدرت کشور در دست حاکمیت و شخص رئیس جمهور است. در حاکمیت نیز طایفه گری حرف اول را می‌زند.

ضعف ساختاری سه دولت قفقاز جنوبی در اعمال حاکمیت، عامل دیگر بی‌ثباتی است. برخی نظیر، دُو لینچ اعتقاد دارند واحدهایی که از فروپاشی اتحاد شوروی ایجاد شده‌اند را به زحمت می‌توان دولت قلم‌داد کرد. آذربایجان، گرجستان و ارمنستان از سوی جامعه جهانی به رسمیت شناخته شده‌اند، اما در عمل، حاکمیت به دشواری در درون مرزهای این واحدها اعمال می‌گردد. لینچ برای مثال عدم اعمال حاکمیت آذربایجان بر قره‌باغ، و عدم حاکمیت گرجستان بر دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی را برای تایید دیدگاه خود ذکر می‌کند. کشور ارمنستان با توجه به نهادینه شدن قدرت در دست مجموعه‌های حاکم فعلی و یک‌پارچگی نسبی ملی، دارای بالاترین حد ثبات در

کشور و مشروعیت مناسب در میان مردم است. این عوامل باعث شده تا امنیت داخلی این کشور نیز در سطحی مناسب قرار داشته باشد.

دولت آذربایجان به علت آثار جنگ قره باغ، عدم حل مشکلات مردم و انجام تخلفات فراوان در انتخابات از مشروعیت ضعیفی برخوردار است. لیکن در وضعیت فعلی با تسلط بالای حیدر علی اف، رئیس جمهور آذربایجان، بر اوضاع کشور، ثبات سیاسی در حد متوسط است. امنیت فعلی مرهون یک‌پارچگی جمعیت در بخش‌های مرکزی و تسلط سیستم امنیتی بر اوضاع کشور است. در گرجستان درگیری‌های قومی در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی، عدم وجود منابع اقتصادی عمده، فشارهای روسیه و عدم تسلط سیستم‌های دفاعی امنیتی بر اوضاع کشور، باعث شده تا مشروعیت حاکمیت، ثبات سیاسی و امنیت داخلی کشور ضعیف ارزیابی شود. هم‌چنین، نشانه‌هایی از ناامنی در کشور به شکل تظاهرات، درگیری و ناامنی‌های عمده در مرکز و پیرامون آن دیده می‌شود (Lynch, 2003, 13).

اصلاحات در سیستم قضایی سه کشور به کندی صورت گرفته، و تطبیق آن با کنوانسیون‌های بین‌المللی که هر سه کشور عضو آن هستند، با شکست مواجه شده است. رویه‌های قضایی دوران شوروی سابق هم‌چنان پابرجا است. وضعیت زنان در جامعه علی‌رغم تساوی نسبی بین زن و مرد، از وضعیت مناسبی برخوردار نیست و مواردی نظیر خشونت علیه زنان در خانواده و قاچاق زنان در حال گسترش است. تبعیض علیه زنان در محیط کار و توزیع مناسب در این کشورها نیز حایز توجه است. علی‌رغم افزایش تعداد سازمان‌های غیردولتی، به علت مخالفت ساختارهای دولتی، نقش آنان محدود باقی مانده است. هم‌کاری لازم بین نهادهای دولتی و سازمان‌های غیردولتی وجود ندارد، و حمایت کافی از آنان صورت نمی‌گیرد. این امر زمینه را برای وابستگی سازمان‌های غیردولتی به کمک‌های مالی خارجی فراهم می‌کند. هم‌چنین، وابستگی بسیاری از سازمان‌های غیردولتی به احزاب مخالف، به ویژه در آذربایجان، زمینه را برای وارد کردن اتهامات به رهبران آنها از سوی دستگاه‌های امنیتی و عدم مشارکت آنان در روند تصمیم‌گیری در این کشورها را فراهم کرده است. نکته دیگر در این مورد آن است که بخش اعظم مردم منطقه، در مورد سازمان‌های غیردولتی و نحوه عملکرد آنها شناخت کافی ندارد ندارند.

در مورد فعالیت رسانه‌های گروهی، هرچند وضعیت موجود با دوره شوروی قابل

مقایسه نیست، لکن کنترل دولتی و اعمال فشار بر مطبوعات به ویژه رسانه‌ها یا تعلق به مخالفین در این کشورها امری رایج است. رسانه‌ها یا دولتی هستند یا وابسته به مخالفین. تیراژ روزنامه‌ها اندک است، و تلویزیون مهم‌ترین منبع اطلاعاتی مردم است. خودسانسوری در اغلب رسانه‌ها حاکم است. اینترنت در حال تبدیل شدن به یک صنعت روبه رشد است، و «کافه‌های اینترنتی» در دسترسی ارزان و سریع به اینترنت با یک‌دیگر رقابت می‌کنند (فیاضی، ۱۳۸۱، ۳۱).

یکی از آثار درگیری‌ها و مناقشات مسلحانه طی بیش از یک دهه اخیر در قفقاز جنوبی، موج آوارگانی است که در بدترین شرایط قرار دارند. جنگ قره‌باغ موجب آوارگی نزدیک به یک میلیون نفر در آذربایجان شده است. پنجاه درصد این افراد در ساختمان‌های دولتی و حدود صد هزار نفر آنان در اردوگاه‌های آوارگان جنگی زندگی می‌کنند. جنگ قره‌باغ هم‌چنین موجب آوارگی بیش از ۳۷۰ هزار ارمنی شده است. بخشی از آنان به شیوه‌ای مطلوب از سوی ارمنستان پذیرفته شده، و بخشی نیز در روستاهای آذری‌نشین در قره‌باغ و مناطق اشغالی سکونت داده شده‌اند. به همین علت، وضع آنان قابل مقایسه با آذری‌های آواره، به ویژه ساکنان مناطق اشغالی، نیست. در گرجستان نیز نزدیک به ۲۵۰ هزار آواره در شرایط نامساعد زندگی می‌کنند که عموماً در شهر تفلیس و استان سامگرلو (Samcgrelo) ساکن هستند. فساد در تمامی ابعاد زندگی مردم رسوخ کرده است. این امر بیش از هر چیز ناشی از شرایط اقتصادی-اجتماعی ضعیف، حقوق‌های پایین، عدم برخورد با جرایم، و ذهنیت‌ها و الگوهای به‌جا مانده از اتحاد شوروی سابق است. فساد بر مقوله سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی این جمهوری‌ها نیز تاثیر منفی گذاشته است. ناتوانی دولت‌ها در مبارزه با فساد گسترده می‌تواند در درازمدت به یک تهدید جدی در منطقه تبدیل شود (Allahkhveranov, 2002).

کشورهای قفقاز با توجه به پتانسیل‌های خود، هر کدام به نوعی فرصت‌هایی برای توسعه اقتصادی دارند. انتخاب الگوهای توسعه اقتصادی نامناسب که منجر به شکوفایی اقتصادی و ارتقای سطح زندگی مردم نمی‌شود، می‌تواند به افزایش بی‌ثباتی منجر شود. افزایش درآمد برخی از کشورهای منطقه از فروش منابع طبیعی نیز به اختلاف سطح زندگی مردمان این کشورها منجر شده، و مهاجرت‌های ناشی از علایق اقتصادی را به وجود می‌آورد. در نتیجه، قطب‌بندی گروه‌های قومی شکل می‌گیرد، و این امر می‌تواند امنیت منطقه‌ای را با تهدیداتی مواجه سازد. با توجه به این‌که اقتصاد این جمهوری‌ها

شدیداً به مسکو وابسته بود، و پس از استقلال، رهبران این کشورها سیاست‌های اقتصادی مشخص و مستقلى را انتخاب نکردند، برخی از تحلیل‌گران اقتصادی نسبت به حل ناکارآمدی ساختار اقتصادی اکثر کشورهای قفقاز در میان‌مدت، اظهار بدبینی می‌کنند. گامپل معتقد است که رفع مشکلات اقتصادی این کشورها به مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، فرهنگی، سیاست داخلی و روابط بین‌الملل بستگی دارد. رقابت برای دستیابی به منابع نفت و گاز دریای خزر نیز می‌تواند تنش‌هایی را همراه داشته باشد. اگر درآمدهای حاصل از فروش نفت صرف خریدهای نظامی به منظور رسیدن به اهداف سیاسی و رقابت‌های منطقه‌ای شود، توازن منطقه به هم خواهد خورد و بی‌ثباتی حاکم خواهد شد. استفاده ابزاری از اقتصاد، به ویژه نفت، و دادن امتیاز به کشورهای خارجی برای حل مناقشات به نفع خود، عامل دیگری برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که می‌تواند موجب بی‌ثباتی در منطقه گردد (مؤسسه مطالعات دریای خزر، ۱۳۸۱، ۶-۷). از طرف دیگر، در دوران حکومت شوروی، منطقه قفقاز به صورت محدود کمک‌های اولیه زندگی و خدمات اجتماعی را از سوی حکومت کمونیستی دریافت می‌کرد، که البته وضع قابل قبولی برای مردم منطقه نبود و مردم با مشکلات فراوانی زندگی می‌کردند. پس از فروپاشی شوروی و حرکت کشورهای استقلال‌یافته به سوی نظام‌های اقتصادی مستقل، شکاف‌های اقتصادی زیادی در این کشورها به وجود آمد. در نتیجه این دگرگونی‌ها در نظام اقتصادی، درآمد اکثریت مردم به شدت کاهش یافت؛ به طوری که در برخی از این کشورها طبقه‌ای از مردم آرزوی زندگانی توأم با مشکلات دوران شوروی را داشتند. اقلیتی هم در هر یک از کشورهای منطقه به وجود آمد که در نتیجه این تحولات اقتصادی به سرعت به ثروت‌های کلان رسیدند. به همراه این شکاف‌ها، وجود بحران در کشورهای گرجستان، آذربایجان و ارمنستان، دولت‌های این کشورها را مجبور کرد که درصدی از درآمدهایشان را در راه جنگ صرف کنند. شکاف‌های موجود و استمرار فقر، تأثیر نامطلوبی بر روابط درون‌نژادی و درون‌قبیله‌ای این جوامع داشته است. زیرا ظرفیت‌های اقتصادی، به طور یک سان در میان گروه‌های نژادی توزیع نشده است. قول‌هایی که دولت‌های این کشورها برای ایجاد تغییرات اساسی در شرایط اجتماعی و اقتصادی داده‌اند، هنوز محقق نشده است. آذربایجان به امید کسب درآمدهای نفتی کلان، انتظارات شهروندان خود را برای آینده بسیار بالا برده است. درآمدهای نفتی در

میان‌مدت می‌تواند از نگرانی عمومی بکاهد، اما در درازمدت اگر مدیریت نشود، باعث افزایش شکاف میان ثروتمندان و فقرا می‌شود، و نارضایتی نسبی ایجاد می‌کند. فساد مالی یکی از مهم‌ترین موانع اصلاحات و ثبات طولانی‌مدت، و عامل مهمی در توزیع ناعادلانه ثروت محسوب می‌شود. هر چند فساد مالی در دوره شوروی تا اندازه‌ای از بین رفته بود، اما بعد از دست‌یابی این کشورها به استقلال، رشوه‌خواری و سایر جوانب فساد اداری، به راهی مطمئن برای تضمین درآمدهای کافی در محیط بی‌ثبات اقتصادی تبدیل شده است. این نگرانی وجود دارد که مافیای اقتصادی در جهت دست‌یابی به قدرت، به راه‌هایی متوسل شود که منجر به تشدید منازعات گردد. بنابر این، سازوکارهایی در منطقه قفقاز برای تضمین مبارزه علیه فساد مالی مورد نیاز است. تا زمانی که این معضل وجود داشته باشد، به‌منزله مشکلی سیاسی نه تنها باعث طبقاتی‌شدن جامعه می‌شود، بلکه راه ورود سرمایه‌گذاری خارجی را نیز می‌بندد (آیدین، ۱۳۸۰، ۱۶۳-۱۶۴).

#### د) فقدان نهادهای مدنی کارآمد

نهادهای مدنی به دلیل ایفای نقش واسطه‌ای، موجب کاهش یا از بین رفتن شکاف میان مردم و نظام سیاسی می‌شوند. نهادهای مدنی کارا که به خوبی قادر به انتقال تقاضا از پایین به بالا باشند و نقش مؤثری در جهت‌دهی و هم‌سوسازی این تقاضاها ایفا کنند، عناصر تعیین‌کننده‌ای در کنترل نظام‌های سیاسی و هم‌چنین جلوگیری از کاربرد ابزارهای غیرقانونی برای بیان تقاضاها از سوی مردم خواهند بود. در منطقه قفقاز، طی یک دهه گذشته به دلیل سیطره نگرش‌های قومی و وجود افکار دوران کمونیستی میان مسئولین این کشورها و عدم تمایل دولت‌های محلی، نهادهای مدنی‌ای چون احزاب و سازمان‌های غیردولتی هنوز نتوانسته‌اند به رشد و بلوغ لازم دست پیدا کنند. در اغلب موارد در قفقاز نهادهای مدنی قادر به شکستن مرزهای قومی نیستند. نهادهای مدنی کارکردهای قومی دارند، و حوزه گسترش آن‌ها از مرزهای یک قومیت مشخص یا حتی در برخی موارد از یک حوزه جغرافیایی مشخص (مانند نخجوانی‌ها) فراتر نمی‌رود. این دسته از نهادهای مدنی، نه تنها واسطه‌ای در جهت برقراری ثبات و امنیت نیستند، بلکه در مواردی خود به عاملی برای گسترش اختلافات و بی‌ثباتی تبدیل می‌شوند (واعظی، ۱۳۸۲).



## چالش‌های امنیتی

### جرایم فراملی و سازمان یافته

روند روبه افزایش فعالیت‌های مجرمانه سازمان یافته و فراملیتی در قفقاز، پدیده‌ای کاملاً آشکار است. موقعیت جغرافیایی منطقه و ضعف نهادهای مسئول دولتی بیش از هر چیز به این موضوع دامن زده است. جرایم سازمان یافته گرچه ماهیتی امنیتی ندارند، لکن پیامدهای امنیتی آنان است که موجب می‌شود نقش فزاینده و آثار شگرف آن برای منطقه در هر گونه تحلیل امنیتی در منطقه مورد توجه قرار گیرد. مهم‌ترین تاثیر رشد جرایم سازمان یافته، بدتر شدن وضعیت امنیتی دولت‌ها و جوامع قفقاز جنوبی است که می‌تواند امنیت منطقه، به ویژه امنیت هم‌سایگان قفقاز را تحت‌الشعاع قرار دهد. جرایم سازمان یافته از جمله نتایج تداوم مناقشات مسلحانه در قفقاز است که تضعیف هرچه بیش‌تر دولت‌های منطقه را به دنبال داشته است.

### تجارت و قاچاق مواد مخدر

تجارت و قاچاق مواد مخدر از افغانستان به اروپا و آمریکا به عنوان یک پدیده جدی، سیاست، اقتصاد و امنیت را در محدوده جغرافیایی اوراسیا تحت تاثیر قرار داده است. تجارت مواد مخدر اصلی‌ترین بخش از مجموعه جرایم سازمان یافته در قفقاز جنوبی است (Parvizi, 2003, 165)، زیرا بیش‌ترین سود را نصیب عاملین آن می‌کند. بر اساس داده‌های کمیسیون اروپا، ۶۵ درصد از مواد مخدر تولید شده در افغانستان از طریق آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه صادر می‌شود، و مقصد بخش اعظم آن اروپا است. در مقایسه با قاچاق اسلحه و انسان، به علت تقاضای روزافزون مواد مخدر در اروپا و تفاوت قیمت سرسام‌آور بین مبدا و مقصد، این نوع تجارت از جذابیت بیش‌تری برخوردار است (UN, 2003, 197). آثار و نتایج تجارت مواد مخدر در قفقاز جنوبی بیش از هر چیز موجب جنایی شدن نظام اداری و حکومتی کشورهای قفقاز جنوبی و آلودگی جامعه به مواد مخدر شده است. در پایان سال ۲۰۰۱، تعداد معتادان در آذربایجان بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر اعلام شد، در حالی که آمار غیررسمی رقمی بیش از ۱۱۵۰۰۰ نفر را نشان می‌دهد (Komissina 2001).

### قاچاق سلاح و تجهیزات هسته‌ای

قاچاق سلاح‌های سبک و سنگین و همچنین مواد خام و قطعات سلاح‌های کشتار جمعی، از موارد شایع در منطقه قفقاز است. موقعیت جغرافیایی و ضعف نهادهای مسئول، این منطقه را به نقطه‌ای مطلوب برای قاچاقچیان تبدیل کرده است. برخلاف مسیر تجارت مواد مخدر که تنها شرقی - غربی بود، منطقه قفقاز در مسیر شمال - جنوب، سلاح و تجهیزات سلاح‌های کشتار جمعی را از روسیه، اوکراین و بلاروس به خاورمیانه منتقل می‌کند. مسیر شرق - غرب، عرصه قاچاق اسلحه از آسیا به اروپا است، و در مسیر جنوب - شمال، سلاح‌های کوچک پیشرفته از برخی کشورهای عربی منطقه خاورمیانه به مناطق بحرانی قفقاز نظیر چین منتقل می‌شود. در منطقه قفقاز، به ویژه در نواحی‌ای که از کنترل دولت‌های مرکزی خارج است، انواع مختلف سلاح در دست مردم دیده می‌شود، و هیچ‌گونه تلاش جدی برای خلع سلاح مردم صورت نگرفته است. این امر در شرایط بی‌ثباتی و با وقوع یک حادثه ساده، می‌تواند به یک منازعه قومی و ناآرامی سیاسی منجر شود (Matveeva, 2003).

قاچاق سلاح‌های سنگین نیز در منطقه قفقاز موضوعی است که هم دولت‌ها و هم بازی‌گران غیردولتی را به خود مشغول ساخته است (Cusainova, 2003). روسیه همواره گرجستان را به تامین تسلیحات مبارزان چچنی متهم ساخته است. روند قاچاق قطعات سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه قفقاز جنوبی دارای اهمیت جهانی است، و این روند هر چند در سطح جهان بیش از گذشته کنترل می‌گردد، در منطقه قفقاز کماکان روبه تزايد است. برای مثال، طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، از مجموع ۷۲ مورد قاچاق قطعات سلاح‌های کشتار جمعی ثبت شده در سطح جهان، ۱۶۶ مورد متعلق به منطقه قفقاز بود (کیخانیدزه، ۱۳۸۲، ۲۱۸). قاچاق تسلیحات کشتار جمعی به درون دستگاه‌های دولتی نیز رسوخ کرده است؛ چنان‌که در جولای ۲۰۰۱ یکی از مقامات دولتی گرجستان به جرم در اختیار داشتن مقادیری اورانیوم ۲۳۵ دستگیر شد. اخبار مکرری از قاچاق مواد و قطعات سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه قفقاز در رسانه‌های گروهی جهان منتشر شده است (Frantz, 2001).

در تحلیل دلایل رشد جرایم سازمان‌یافته در قفقاز جنوبی، باید گفت جرایم سازمان‌یافته از ماهیت دوگانه عقیدتی و جنایی برخوردار بوده، و دارای چهره‌های متفاوت است. مسایلی نظیر قاچاق الکل، سیگار و بنزین، تا موضوعاتی مهم‌تر نظیر

تروریسم و قاچاق مواد مخدر، اسلحه، انسان و قطعات سلاح‌های کشتار جمعی، دایره وسیع جرایم سازمان‌یافته را تشکیل می‌دهند. به‌طور معمول، چندین عامل مشترک به عنوان عوامل و زمینه‌های افزایش جرایم سازمان‌یافته به شرح زیر ذکر می‌شوند:

\* نخستین عامل، ضعف ساختار دولتی است. سرعت تحولات منجر به فروپاشی در شرایطی که هیچ یک از این کشورها آمادگی لازم و منابع مالی کافی برای ایجاد ساختارهای مناسب دولتی را نداشتند، و وقوع مناقشات مسلحانه در بسیاری از این کشورها، موجب تضعیف کنترل دولت بر موسسات دولتی شد، و موسساتی نظیر گمرک، گاردهای مرزی و پلیس که در خط مقدم مبارزه با جرایم سازمان‌یافته بودند، به علت فقدان تجربه، فقدان نیروی انسانی کافی و مشکلات مالی پرسنل، از انجام دقیق وظایف خود بازماندند.

\* رکود اقتصادی که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی دامن‌گیر دولت‌های مستقل شد، و ناتوانی مدیران اقتصادی این کشورها در پایه‌ریزی اصول توسعه اقتصادی پایدار، مانع از اختصاص منابع مالی کافی برای فعالیت‌های قانونی اقتصادی شد؛ نتیجتاً فرصت برای فعالیت‌های اقتصادی غیرقانونی افزایش یافت.

\* کارکنان موسسات دولتی نشان داده‌اند که تمایل چندانی به مقابله با جرایم سازمان‌یافته ندارند. دریافت حقوق‌های پایین، فساد را در بخش‌های مختلف جامعه گسترش داده؛ و از معلمین مدارس گرفته تا افسران ارتش را در معرض آلودگی قرار داده است (Lubin, 2003, 43-58).

### دخالت خارجی، و رقابت منفی میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

پیش‌شرط توسعه همه‌جانبه از نظر بسیاری از کارشناسان امنیت است. قفقاز از جمله مناطقی است که مورد علاقه بسیاری از قدرت‌های جهان است، و حضور و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آرامش منطقه را به هم زده است. بنابر این، مجموعه عوامل داخلی و خارجی باعث شده که ساختار سیاسی مستحکمی در این منطقه شکل نگیرد. امروزه دولت‌های منطقه قفقاز دچار نوعی بحران هویت‌اند، و این بحران در روند استحکام سیاسی آن‌ها خلل وارد کرده است. مردم آسیای مرکزی و قفقاز که طی قرن‌های ۱۹ و ۲۰ زیر نفوذ روسیه تزاری بودند، سپس به انقیاد اتحاد شوروی در آمدند. فرصت توسعه‌طلبی و برخورداری از یک روند شکل‌گیری دولت مستقل را

نیافتند. واقعیت آن است که روند شکل‌گیری دولت ملی در جمهوری قفقاز حداقل از لحاظ اسمی به شکل طبیعی، و نه قهری، قومی و فرقه‌ای بوده است. بنابر این، قفقاز جنوبی فاقد یک ساختار منطقه‌ای است؛ و به این علت، سه کشور نمی‌توانند در خصوص مسایل منطقه مذاکره کنند. به عبارتی، منطقه به شدت از فقدان مذاکره رنج می‌برد. حاصل این روی‌کرد یعنی بی‌اعتمادی، می‌تواند به یکی از منابع بی‌ثباتی تبدیل شود. نتیجه دیگر آن، اتکای سه کشور نه به منطقه بلکه به خارج از آن است.

### نقش روسیه در منطقه

نامشخص بودن سیاست روسیه در مورد امنیت در قفقاز در ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی منجر به ظهور رقابت‌های موجود در زمینه مسائل سیاسی، امنیتی و اقتصادی شد. لیکن علی‌رغم این سردرگمی و انفعال، سیاست روسیه در این منطقه بر دو پایه اقتصادی و امنیتی استوار است. در بُعد اقتصادی، مسکو با بهره‌گیری از ابزار انرژی، حمل و نقل، و ارتباطات در جهت تقویت هم‌گرایی در جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کوشید. در بعد امنیتی نیز روس‌ها با استفاده از نگرانی‌های امنیتی کشورهای این جامعه (افراط‌گرایی مذهبی، قاچاق مواد مخدر و تروریسم بین‌المللی) در جهت کند کردن روند واگرایی در این مجموعه تلاش کرد.

عواملی که باعث چالش و نگرانی روسیه در قفقاز جنوبی فراهم آورده است، عبارتند از ورود غرب به منطقه، درخواست جمهوری آذربایجان و گرجستان برای پیوستن به ناتو، نامشخص بودن ادامه حضور پایگاه‌های روسیه در گرجستان، خروج نظامیان روسیه از منطقه قفقاز، استقرار پایگاه‌های نظامی ناتو در منطقه، مسیرهای انتقال انرژی، تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، تشکل‌های سیاسی و امنیتی نظیر گوام برای تضعیف جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (امیراحمدیان، ۱۳۷۵، ۱۸۹).

برای رفع این نگرانی‌ها، روسیه سیستم امنیتی مبتنی بر حضور گرجستان، ارمنستان، جمهوری آذربایجان و روسیه را پیشنهاد داده که به سیستم ۳+۱ مشهور شده است. این پیشنهاد نشان‌دهنده عزم روسیه برای باقی ماندن در عرصه قفقاز و برنتابیدن حضور سایر قدرت‌ها در حوزه نفوذ سنتی خود است. روسیه به رغم مشکلات مختلف اقتصادی، قومی و سیاسی، انگیزه‌های فراوانی در حفظ و نفوذ خود در قفقاز دارد؛ از جمله:

- کنترل خیزش‌های قومی-مذهبی و جلوگیری از نفوذ آن به داخل روسیه برای حفظ امنیت داخلی و تمامیت ارضی؛
- جلوگیری از اعمال نفوذ سیاسی کشورهای هم‌سایه آسیایی؛
- حفظ منافع اقتصادی از طریق دسترسی به بنادر و راه‌های ارتباطی؛
- ممانعت از دسترسی قدرت‌های خارجی به مناطقی که ممکن است از آن‌جا برای تهدید علیه روسیه استفاده شود.

روسیه مهم‌ترین بازی‌گر در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی در قفقاز است، و حرکت‌های روسیه، سرنوشت کلی منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این امر در جغرافیای روسیه و جغرافیای قفقاز ریشه دارد. از پرتو همین جغرافیاست که قفقاز از نظر امنیتی و اقتصادی برای روسیه مهم و حیاتی می‌شود (گوبل، ۱۳۷۲، ۲۳۴-۲۳۳).

### ترکیه

از جمله تلاش‌های ترکیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و اعلام استقلال جمهوری‌های قفقاز، ترویج ایده تاریخی پان‌ترکسیم است. ترکیه با اتکا به توان‌مندی‌های سیاسی و امنیتی خود (عضویت در ناتو و سازمان امنیت و هم‌کاری اروپا) و با کمک‌های همه‌جانبه آمریکا در طول دهه گذشته، به ایفای نقش محوری در تحولات منطقه قفقاز همت گمارده است (عطایی، ۱۳۷۸، ۱۰۸). اما با توجه به اختلافات موجود در منطقه و حساسیت بسیاری از کشورهای منطقه، از جمله ایران، روسیه و ارمنستان، نسبت به حضور ترکیه، در زمینه امنیتی توفیقات چشم‌گیری حاصل نشده، و تنها در سطح دوجانبه با جمهوری آذربایجان و گرجستان توافقاتی ایجاد شده است (کاردانکوس، ۱۳۷۰، ۷۸). با وجود این، ترکیه هم‌چنان به‌منزله یک کشور فعال در منطقه قفقاز حضور دارد، و نگران اتحاد روسیه و ایران برای خنثی کردن اقداماتش در تمرکز خطوط انرژی است. به طور کلی، اهداف ترکیه در منطقه قفقاز را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- گسترش نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز و یافتن جای‌گاهی مناسب در منطقه؛
- ارائه اندیشه پان‌ترکسیم و تشکیل اتحاد بزرگ میان ۲۰۰ میلیون ترک؛
- ایفای نقش پل ارتباطی بین غرب و منطقه؛

- ارائه کمک‌های اقتصادی، مالی و فنی در جهت نفوذ در منطقه (نوروزی، ۱۳۷۹، ۱۲۴-۱۲۷)؛ موضوع نفوذ سیاسی و اقتصادی در آسیای مرکزی و قفقاز تا جایی اهمیت دارد که ترکیه با وجود مشکلات اقتصاد داخلی خود در سال‌های ۹۵-۱۹۹۱ بیش از ۱/۶ میلیارد دلار کمک به کشورهای این منطقه ارائه داد (ملکی، ۱۳۷۸، ۲۶۱-۲۶۳).

### روی کرد امریکا نسبت به قفقاز

پس از استقلال کشورهای قفقاز، شرکت‌های نفتی اولین گروه امریکایی بودند که وارد منطقه شدند و وجود منابع غنی نفت و گاز، توجه دولت امریکا به کشورهای منطقه را بیش‌تر کرد، و این کشور دست‌یابی به منابع انرژی و حضور در بازارهای منطقه را به‌منزله سیاست اقتصادی خود انتخاب نمودند (Cornell, 2005). به تدریج و به خصوص در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون، اهداف و سیاست‌های امریکا در قفقاز تا حدودی مشخص شد و اهمیت این منطقه نزد سیاست‌مداران امریکایی افزایش یافت و تلاش‌های این دولت برای دست‌یابی به این اهداف حالت منسجم‌تری به خود گرفت. برخی از عواملی که از نظر دولت امریکا به این منطقه اهمیت می‌بخشد، به این شرح‌اند:

- با توجه به افزایش نیاز به انرژی در آینده، وجود منابع نفت و گاز بر اهمیت این منطقه افزوده و موجب رقابت برخی از قدرت‌های اقتصادی برای تسلط بیش‌تر بر منابع انرژی شده است. کشورهای تولیدکننده نفت در این منطقه به دریای آزاد راه ندارند، و این امر مانعی در راه رساندن نفت و گاز به سایر مناطق دنیاست. این خود وضعیت سیاسی منطقه را پیچیده‌تر کرده است (علیزاده، ۱۳۸۰، ۱۷۹-۱۸۰).

- رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای حضور و نفوذ در منطقه، مانند کشورهای روسیه، ایران، ترکیه، اسرائیل، و برخی از کشورهای اتحادیه اروپایی.  
- اهمیت ژئوپلتیک منطقه به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا به افغانستان و عراق؛ این منطقه از نظر نظامی و امنیتی جای‌گاه ویژه‌ای در سیاست امریکا پیدا کرده است.

با عنایت به موارد فوق‌الذکر، مهم‌ترین هدف امریکا در قفقاز حفظ وضع موجود، حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت و مقابله با نیروهایی است که در راستای منافع امریکا قرار ندارند. امریکا حکومت‌های فعلی کشورهای این منطقه را

پذیرفته و به تقویت نظام حکومتی، حقوقی و امنیتی آن‌ها در راستای اهداف درازمدت خود پرداخته است. کشورهای منطقه نیز با توجه به مشکلات جدی اقتصادی، علاقه‌مندند که امریکا در این کشورها سرمایه‌گذاری کند و به آن‌ها در تمام زمینه‌ها کمک کند. کمک‌های امریکا به این جمهوری‌ها مشروط به انجام اصلاحات دموکراتیک، بهبود وضع حقوق بشر، تسریع خصوصی‌سازی و احترام به صلح منطقه‌ای بوده است. (رادوانی، ۱۳۷۹، ۱۲). رعایت این شروط در راستای سیاست خارجی امریکاست. امریکا در زمینه ایجاد یک نظام امنیتی با مشارکت این کشورها تلاش زیادی کرده است. سیاست‌های امریکا در قفقاز در راستای سیاست‌های کلی این کشور در سطح جهانی قرار دارد، و با قدرت‌هایی که در منطقه نفوذ دارند و سیاست‌هایشان هم‌سو با منافع امریکا نیست، مقابله می‌کند. بر اساس این روی‌کرد، امریکا سیاست مقابله و محدود کردن ایران را در منطقه به طور آشکارا دنبال می‌کند. سیاست امریکا در قبال روسیه حالتی دوگانه دارد؛ به طوری که در ظاهر امریکا تلاش می‌کند تا روسیه را در سیاست‌هایش در این منطقه با خود همراه سازد، اما در عمل به دنبال کم‌رنگ کردن حضور و نفوذ روسیه در منطقه است. در حقیقت، امریکا ادامه نفوذ ایران و روسیه را خطری برای منافع درازمدت خود در منطقه تلقی می‌کند. ترکیه نیز در منطقه فعال است و متحد اصلی امریکا محسوب می‌شود. امریکا برای اجرای سیاست‌های خود در منطقه به همکاری ترکیه تکیه دارد، و سعی می‌کند علاوه بر استفاده از رابطه مستقیم با کشورهای این منطقه برای دستیابی به منافع خود به ترکیه کمک کند تا حضور و نفوذ این کشور افزایش یابد؛ به گونه‌ای که به طور غیرمستقیم دستیابی به اهداف امریکا تسهیل گردد (حبیبی، ۱۳۸۱، ۳۰).

### روی‌کرد اتحادیه اروپایی نسبت به قفقاز

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای اروپایی تلاش کردند تا کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به خود بده‌اند. از دیدگاه اروپا، قفقاز بخشی از اروپا یا هم‌سایه بلافصل آن است. به همین علت اروپا برای همکاری با کشورهای منطقه، به ویژه در زمینه انرژی و حمل و نقل، اهمیت زیادی قائل است. در این راستا برنامه‌های متعددی از سوی اروپا در قفقاز و آسیای مرکزی طراحی شده است. از جمله، می‌توان به برنامه معروف به تراسکا (TRACECA) که کریدور میان اروپا - آسیا را تعریف می‌کند، و نیز

برنامه دیگری موسوم به اینوگیت (INOGATE) در زمینه روان‌تر کردن انتقال انرژی از منطقه به اروپا، اشاره کرد (استراتژی اتحادیه اروپا در قفقاز، ۱۳۶۵، ۳۱۶-۳۱۵). همچنین، مجموعه کمک‌های اروپایی در امور آموزش و آموزش فنی - حرفه‌ای در قالب برنامه «تاسیس» (TACIS) طراحی شده است. بنا به آمار منتشر شده، اتحادیه اروپا از سال ۱۹۹۱-۲۰۰۰ میلادی به ترتیب مبلغ ۳۳۳/۹۰۴ و ۲۸۶/۱۳ میلیون یورو کمک‌های مالی به جمهوری آذربایجان و ارمنستان در قالب مشارکت در برنامه‌های تاسیس و تراسیکا قرار داده است. با این دیدگاه، تعدادی از کشورها عضو شورای اروپا شدند (قرنلی، ۱۳۷۸، ۵۹).

از لحاظ سیاسی - امنیتی نیز سیاست‌های اتحادیه اروپا در منطقه قفقاز بر اساس اهداف ذیل تعیین شده است:

۱- میزان ثبات سیاسی باید با حمایت از روند تشکیل دولت و استقرار دموکراسی افزایش یابد؛

۲- تشویق و ایجاد دل‌گرمی برای اصلاحات باید بر اساس بازار باشد؛

۳- ضمن احتراز از برخورد علنی با مسکو، اقتدار دولت‌های ماورای قفقاز در مقابل روسیه باید تقویت شود.

سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) تنها نقش متعادل و ملایمی را در امور سیاسی منطقه ایفا کرده است. البته شکی نیست که دوری بعد جغرافیایی از منافع آن‌ها و احتمال تنش با روسیه در این امر دخیل بوده است. غالب کشورهای عضو (OSCE) بعد از استقلال این کشورها، به تعدیل مداخلات خود در زمینه اصلاحات سیاسی، اقتصادی و امنیتی همراه با یک برنامه بسیار فعال برای حمایت‌های بشردوستانه اقدام کردند. با این همه، آن‌ها ترجیح می‌دهند که حمایت خود را از طریق سازمان ملل و سایر نهادها یا از طریق ابتکارات درازمدت اتحادیه اروپا هم‌چون "TACIS" یا «کریدور حمل و نقل اروپا - قفقاز - آسیا (TRACECA) جهت‌دهی کنند، تا بیش‌تر وجهه‌ای بی‌طرفانه داشته باشد (حیدری، ۱۳۷۸، ۱۸۹-۱۹۰).

### نتیجه‌گیری

تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها بیان‌گر آن‌اند که قفقاز جنوبی ضمن برخورداری از اهمیت استراتژیک، با یک بحران عمیق سیاسی و اقتصادی درگیر است. در صحنه سیاسی، گرچه پیشرفت‌هایی در زمینه حاکمیت دموکراسی صورت گرفته، لکن آثار اقتدارگرایی



هم‌چنان در بسیاری از عرصه‌های حیات سیاسی سه کشور باقی است. خطر خشونت سیاسی در قالب شورش، کودتا و ترورهای سیاسی هنوز از بین نرفته است. به علت ضعف دولت‌ها، موسسات اجتماعی به حدی توسعه‌نیافته است که بتواند نقش مسلط شخصیت‌ها را در سیاست کاهش دهد. بی‌ثباتی، قلمروهای بدون کنترل و فساد، موجب رشد جرایم سازمان‌یافته فراملی شده است. مناقشات مسلحانه و فروپاشی اقتصادی موجب شده تا حداقل نیمی از جمعیت منطقه در فقر زندگی کنند. مراقبت‌های پزشکی و نظام آموزشی به وضوح تحت تاثیر معضلات اقتصادی قرار گرفته، و استانداردهای زندگی به میزان قابل ملاحظه‌ای نزول کرده است. فساد اقتصادی در تمامی حوزه‌ها رسوخ کرده و کارکرد دولت‌ها را در هر سه کشور به‌طور جدی تحت تاثیر قرار داده است. آن‌چه معضلات فوق را بیش از پیش تشدید کرده است، حضور بازی‌گران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، و رقابت بین آن‌ها است که در پی تحکیم موقعیت خود در کشورهای قفقاز جنوبی، نه تنها به حل معضلات منطقه کمک نکرده، بلکه به بی‌ثباتی منطقه بیش از پیش دامن زده است. حکومت‌ها در منطقه قفقاز هنوز نماینده همه افکار عمومی تلقی نمی‌شوند، و به همین علت از توانایی اندکی در ایجاد یک درک مشترک امنیتی برخوردار هستند. فشارهای مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های خارجی نیز در تشدید این مسأله تاکنون دخیل بوده‌اند. بر همین اساس، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای در مدار قرار دادن این کشورها بر اساس منافع خود، مدل‌های متفاوتی از توسعه را برای آن‌ها تجویز کرده‌اند که به علت مانع عمده‌ای چون نبود انسجام در ساختار ملی، تا به حال هیچ کدام نتوانسته است مطلوب باشد. قدرت‌های خارجی به عنوان یکی از مهم‌ترین بازی‌گران امنیتی در منطقه قفقاز، این منطقه را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که با منافع امنیتی‌شان سازگار باشد. با توجه به این شرایط، تقویت جامعه مدنی در منطقه به‌منزله راه‌کاری برای خروج از بن‌بست‌های موجود می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. تا زمانی که قومیت‌های منطقه مسائل خود را به‌منزله مبنای تصمیم‌گیری و تعریف امنیت در منطقه به کار می‌گیرند، نمی‌توان انتظار داشت که درک مشترکی از امنیت در منطقه شکل بگیرد. تقویت جامعه مدنی از یک سو می‌تواند بر تصمیمات قومی تأثیر بگذارد، و از سوی دیگر تصمیمات حکومت‌های محلی را معقول‌تر می‌کند. تقویت جامعه مدنی هم‌چنین می‌تواند موجب اعمال فشار بر گروه‌ها و حکومت‌های محلی به منظور محدود کردن آن‌ها در واگذاری امتیاز به قدرت‌های خارجی باشد.

## منابع

۱. حاجی هاشمی، سعید (۱۳۸۶)، *روش تفکر در عقلانیت در توسعه: مطالعه موردی ایران، اصفهان، و سپان*.
۲. ساعی، احمد (۱۳۸۰)، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)*.
۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴)، *تقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی*.
۴. مهدیخانی، علیرضا (۱۳۸۰)، *مروری اجمالی بر توسعه سیاسی و اقتصادی، تهران، چاپ اول، انتشارات آرون*.
۵. نصیری مشکینی، قدیر (۱۳۷۹)، «چالش‌ها و بایسته‌های تحرک جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال نهم، شماره ۲۹.
۶. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۶)، *جغرافیای قفقاز، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه*.
۷. عسگری، محمود (۱۳۷۸)، «ژئوپلتیک پس از جنگ سرد»، *روزنامه همشهری*.
۸. فرهمندفر، ف. (مترجم) (۱۳۷۹)، «قفقاز بستر مناقشه» *ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۳۸*.
۹. عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۲)، *ژئوپلتیک، تهران، انتشارات سمت*.
۱۰. زرگر، افشین (۱۳۸۷)، «قفقاز، منطقه همواره بی‌ثبات»، *ایراس، برگرفته از: [http://www.iras.ir/Default\\_view.asp?@=4270&T](http://www.iras.ir/Default_view.asp?@=4270&T)*
۱۱. هاشمی، غلامرضا (۱۳۸۴)، *امنیت در قفقاز جنوبی، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات*.
۱۲. برجیان، حبیب (۱۳۷۷)، «ترکیب قومی قفقاز»، *ایران شناخت، شماره ۱۰*.
۱۳. میرحیدر، دره (۱۳۷۴)، «قفقاز شمالی از دیدگاه جغرافیایی-تاریخی»، *سپهر، دوره چهارم، شماره ۱۳*.
۱۴. میرحیدر، دره (۱۳۷۸)، «ایران و روسیه در فرایند تحولات جغرافیای سیاسی منطقه»، *مجموعه مقالات پنجمین میزگرد مشترک ایران و روسیه، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۳۶-۷۷*.

۱۵. امیر احمدی، بهرام (۱۳۷۳)، «پتانسیل‌های حمل و نقل و انرژی در قفقاز و نقش ژئوپولیتیکی آن‌ها»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، وزارت امور خارجه، تهران، سال سوم، دوره دوم، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۳، ص ۲۷۷-۲۷۵.

۱۶. آفاناسیان، سرژ (۱۳۷۰)، *ارمنستان، آذربایجان، گرجستان از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۱۷-۱۹۲۳*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، انتشارات معین.

۱۷. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۷۳)، «قره باغ: از دیرباز تا کنون، بررسی رویدادها»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال دوم، شماره ۴.

۱۸. داویتا شویلی، زوراب (۱۳۷۸)، «زمینه‌های قومی-جغرافیایی بحران سیاسی در قفقاز»، ترجمه بهرام امیر احمدیان، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال چهارم، شماره ۱۴۵-۱۴۶.

۱۹. سلسیلی، منصور (۱۳۸۲)، «تقابل دیدگاه‌ها نسبت به صلح در آبخازیا»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۲.

۲۰. واعظی، محمود (۱۳۸۲)، «مناقشه قره باغ، میراثی از چالش‌های قومی شوروی»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، سال دوازدهم، شماره ۴۲.

۲۱. هرسنی، صلاح الدین (۱۳۸۶)، «فرصتی برای عبور از بحران قره باغ»، *روزنامه اعتماد ملی*، برگفته از:

[http://www.koksav.org.tr/ebulten/subat2008/080229\\_kok-eb](http://www.koksav.org.tr/ebulten/subat2008/080229_kok-eb)

۲۲. کرمی، تقی (۱۳۷۴)، «عوامل منطقه‌ای تطویل کشمکش بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوم، شماره ۲.

۲۳. جبارلی، حاتم (۱۳۸۶)، «مناقشه قره باغ کوهستانی، مساله آوارگان جنگی و رانده‌شدگان اجباری»، بنیاد پژوهش‌های اجتماعی و استراتژیک کوک، برگرفته از:

[http://www.koksav.org.tr/ebulten/subat2008/080229\\_kok-eb](http://www.koksav.org.tr/ebulten/subat2008/080229_kok-eb)

24. Cornel, Svante, E. (2002a) "The Caucasus: A Regional Overview and Conflict Assessment", Corneil Caspian Consulting, in: <http://www.Silkroad studies.org/Jdocs/publications/2004/SIDA.pdf>

25. Ismailova. Gulnar(1799),"Tensions Again Rising in Northwestern Azerbaijan", Central Asia - Caucasus Institute Analyst, <http://www.cacianalyst.org/viewarticle.php?articleid=1799>
26. Cornel, Svante, E. (2002b): "Autonomy as a Source of Conflict: Caucasian Conflicrs in Theoretical Perspective", *World Politics*.
۲۷. کولایی، الهه (۱۳۷۸)، *فدراسیون روسیه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی*.
۲۸. افشردی، محمد حسین (۱۳۸۱)، *ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد*.
۲۹. سیف زاده، سیدحسین (۱۳۷۸)، «قفقاز و تراژدی لایتنجل هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۷*.
۳۰. مرادی، منوچهر (۱۳۸۶)، «نگاهی دیگر به چالش‌های امنیتی در قفقاز جنوبی»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، برگرفته از: [www.did.ir. pp00020071111511710](http://www.did.ir. pp00020071111511710)*.
31. Carothers, Thomas (2002): "The end of the transition paradigm", *Journal of Democracy, Vol 13, No. 1*.
32. Lynch, Dov (2003): "A regional insecurity dynamic", in *The South Caucasus: A Challenge for the EU*, Chaillot Papers, No. 65, December, in: <http://www.iss-eu.org/chaillot/chaill6se.pdf>.
۳۳. فیاضی، محمد (۱۳۸۱)، «مسئله پناهندگان در کشورهای حوزه دریای خزر: ابعاد و پیامدها»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۷*.
34. Allahkveranov, Azer (2002), "The immigration situation in Azerbaijan", *Central Asia and the Caucasus Journal of Social and Political Studies*, <http://www.ca-c.org/Ijournal/eng-02-2002/23.allprimen.shtml>.
۳۵. موسسه مطالعات دریای خزر (۱۳۸۱)، *نقش قدرت‌های خارجی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه*.

۳۶. آیدین، مصطفی (۱۳۸۰)، «ریشه‌های داخلی بی ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران، سال دهم، دوره سوم، شماره ۳۶.

۳۷. واعظی، محمود (۱۳۸۲)، عوامل بی ثباتی در قفقاز و رویکردهای امنیتی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.

38. Parvizi, Mahdi A. (2003), "The New Great Game in Central Eurasia and the Caspian Region: Non-state Actors - the Drug Business and Islamic Political Groups", in PARVIZI: Globalization, Geopolitics and Energy Security in Central Eurasia and the Caspian Region Amsterdam, Clingendae.

39. UN Office on Drugs and Crime (2003), The opium Economy in Afghanistan: An International Problem. New York: United Nations.

40. Komissinsirma (2001), "Will Drug Trafficking Fuddle the Caucasian Mountain Range?", *Central Asia and the Caucasus Journal of Social and Political Studies*  
<http://www.ca-c.org/journal-eng-03-2001/10.komprimen.shtml>.

41. Matveeva, Anna (2003), "Arms and Security in the Caucasus", in Anna Matveeva (ed.), *The Caucasus: Armed and Divided*, London, Saferworld.

42. Gusainova, Rauf (2003), "South Caucasus: Political Aspects of the Spread of Small Arms and Light Weapons", *Central Asia and the Caucasus Journal of Social and Political Studies*,  
<http://www.ca-c.org/journal-eng-06-2003/03.gusprimen.shtm>.

۴۳. کیخانیدزه الکساندر (۱۳۸۳)، «جرایم سازمان‌یافته، قاچاق و تاثیر آن بر بحران گرجستان-آبخازیا»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۲.

44. Franty, Douglas (2001), "Nuclear Booty: More Smugglers Use Asia Routes", *the New York Times*. 11 September.

45. Lu bin, Nancy (2003), "Watching The Watchdog", *Journal of International Affairs*, Vol. 56.No.2, spring 2003, pp.43-58

۴۶. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۵)، «تهدیدهای امنیتی در قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۳.
۴۷. گوبل، پاول (۱۳۷۲)، «روسیه و همسایگانش»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم.
۴۸. عطایی، فرهاد (۱۳۷۸)، «نگرشی جدید در سیاست منطقه‌ای ترکیه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۱۹.
۴۹. کارر دانکوس، هلن (۱۳۷۰)، *فخر ملت‌ها یا پایان امپراتوری شوروی*، ترجمه عباس آگاهی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
۵۰. نوروزی، نورمحمد (۱۳۷۹)، «تقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹.
۵۱. ملکی، قاسم (۱۳۷۷)، «نقش ترکیه در آسیای مرکزی بعد از فروپاشی شوروی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۳.
52. Cornell, Svante (2005), "Us Engagement in the Caucasus: changing Gears", *Helsinki Monitor 2005*, No.2.
۵۳. علیزاده، علی (۱۳۸۰)، «نگاه امنیتی به مباحث حوزه‌دریای خزر»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۵.
۵۴. رادوانی، جین (۱۳۷۹)، «زورآزمایی روسیه و آمریکا در منطقه پرآشوب قفقاز»، ترجمه البرز، ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۵۱.
۵۵. حبیبی، امین سلاله (۱۳۸۱)، «نقش آمریکا در منطقه خزر: نقش قدرت‌های خارجی»، تهران، مؤسسه مطالعات دریای خزر، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵۶. قرنقلی، مسعود (۱۳۷۸)، «مناسبات اتحادیه اروپا و کشورهای جنوب قفقاز»، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۳۰.
۵۷. «استراتژی اتحادیه اروپا در قفقاز» (۱۳۶۵)، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۶.
۵۸. حیدری، جواد (۱۳۷۸)، «اجلاس اینگوت در کیف»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۸.